|  |  |
| --- | --- |
| عنوان | **مكتوب جناب قدّوس به سعيد العلماء – 2** |
| صاحب اثر | جناب قدُّوس |
| مأخذ اين نسخه | كتاب ظهور الحق جلد 3 صفحه 323-327 (165 بديع) |
| ساير مآخذ |  |
| محل نزول |  |
| سال نزول |  |
| مخاطب | ملا سعيد معروف به سعيد العلماء |

**هو اللّه الذى لا اله الا هو العلى العظيم**

حمد خداونديرا است که خلق کرد عجائب از مخلوقات را و برگزيد در ميان آنها نوع انسانرا و کردانيد قلب او را مکمن معارف و مخزن علوم خود تا آنکه در ميان آنها برگزيد انبياء را و قرار فرمود آنها را از صفوهٴ آن و بعد از آن برگزيد از انبياء محمد و اهل بيت اطهارش را - صلوات اللّه و سلامه عليهم - پس ختم کرد بآن بزرگوار جوامع مراتب قدّوسيّه را و تمام مراتب انسيه را و گردانيد ايشانرا محل انوار طلعت حضرت خود و به ايشان مزين فرمود عوالم قدسيه و شهوديه را و در نزد ايشان مستقر گردانيد آنچه در نزد هر کس از اهل عالم بود از کمالات و علوم و اسرار و معارف و حقائق بلکه آنچه در نزد اهل عالم است رشحهه از طفح از اقل از سم الابرة از فاضل نورشان است فصلّى اللّه عليهم و على من اتّبعهم بما قد احاط علم اللّه انه بکلشئ محيط و چون که خداوند عالم مقرر فرمود از براى ايشان - سلام اللّه عليهم - ارتحال و احتجاب از اين دار فانى را لاجل عدم تحمّل ناس به جهت کمى فهم و ادراک که هر گاه در اين دار هميشه ميبود گمان هائى که خداوند و اولياء او از آن بيزار بودند می نمودند پس لاجرم حتم گرديده تشريف فرما شدن آن بزر گواران و غروب نمودن آن شموس قدسيه و غائب شدن آن انوار غيبيه ازين حضيض خسيس و چونکه چنين لابد و حتم گرديده بوده است با آنکه لابد بود است از خليفه از جانب خداوند عالم جل ذکره اينکه در ميان خلق هميشه باشد ظاهر و الا عبث ميبود بعث آنها و انزال کتب و اين بر خداوند لازم بوده است نه بر خلق لهذا خدوند عالم در وقت انتقال فرمودن خاتم انبياء - سلام اللّه عليه و على اهل بيته - بر لسان مبارکش جارى فرموده و امر فرمود او را باينکه بجميع امت بشنواند باينکه (إنّى تارک فيکم الثقلين کتاب اللّه و عترتى إن تمسّکتم بهما لن تضلّوا لن يفترقا حتّى يردا على الحوض) پس آن بزرگوار اکمال و اتمام دين نمود و اعلاء اين امر عظيم فرمود تا آنکه جميع امت اينرا شنيدند و يقين بر مراد نمودند و خداوند عالم هم تصديقا لنبيه صلى اللّه عليه و آله در کتاب نازل فرمود ﴿اليَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُم دِيْنَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْکُمْ نِعْمَتِى وَ رَضِيْتُ لَکُمْ الإِسْلَامَ دِيْنًا﴾

پس بعد از اين حجت واضحة و برهان ساطع و دليل قاطع امر فساد و رخنه کردن در دين بر هر طاغى و مفسدى مسدود و راه گريز بر او تنگ و کسى نتواند که بقدر ذرّه بل اقل من ذر القطمير من النقير در آن رخنه کند و اين امر همين طور بود تا آنکه زمان مقتضى آن شد که ثقل اصغر که همان ثقل اکبر است که آن امام زمان - عجّل اللّه فرجه - باشد غيبت فرمايند بجهت مصالح و امورى که مذکور است در کتب اخبار بعضى از آنها پس آن بزرگوار بسنت جد بزرگوار خود در زمان غيبت قرار فرمودند مرجع شيعيان خود را کتاب اللّه و احاديثشان و کسانيکه ايندو را بفهمند متّصفا بقوله - عليه السلام - من روى حديثنا آنها را حجت از جانب خود قرار فرمود همچنانکه فرمود هم حجّتى عليکم و انا حجّة اللّه و حکم ايشانرا حکم خود و رد ايشانرا رد بر او و رد بر او را رد بر خدا و آن بمنزلهٴ شرک بخداوند و آن در جهنم است و خداوند عالم جل ذکره تصديقا لوليه فرموده و جعلنا بينهم و بين القرى التى بارکنا فيها قرى ظاهرة و قدرنا فيها السير سيروا فيها ليالى و اياما آمنين پس حمد مر خداونديرا که دين را محکم و متقن کرده بنحويکه نتوانند آنها نعوذ باللّه در خاطرشان خيال فساد باشد بقدر ذره رخنه کنند فله الحمد اکمل الحمد و احسنه فله الحمد اجمل الحمد و افضله فله الحمد ازکى الحمد و احبّه فله الحمد اشرف الحمد و اشعشعه فله الحمد حمدا يتصاعد الى مقاصد قدسه صعودا و يتنزّل الى ساحة قدّوسيّته نزولا و يملأ کل السموات و الارض شهودا بما قد فضّلنا و کرّمنا على اکثر عباده و اتقن لنا دينا مبينا و شرع لنا شريعة لائحة و اسسّ لنا سبيلا واضحا و منهجا وسيعا فلا اله الا هو و هو العزيز الحکيم

پس بعد از ذکر آنچه خداوند خواسته ذکر آنرا مذکور ميشود نزد مطاع معظم و جناب مستطاب مفخّم سلّمه اللّه و ابقاه و جعل آخر امره خيرا من دنياه و بلغه الى ما يحبه من مراتب رضاه و اخذه باسباب عنايته الى ما هو هواه و احفظه عن الاشارات و الميل الى ما هو خلاف رضاه اينکه معلوم است که مردم جميعا تابع هواى نفس نيستند و همچنين همه‌شان خداوند را طالب نه لاجل آنکه لو خلص الحق عن الباطل لم يخف على ذى حجى و لو خلص الباطل عن الحق لم يتبّعه احد و لکن نعوذ باللّه يؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيمزجان فهنالک استولى الشيطان على اوليائه و نجى الذين سبقت لهم من اللّه الحسنى

هم چنان که امير المؤمنين - روحى له الفداء - فرموده است پس بر هر کسى لازم است که ميان خود و خداوند خود با تمام انصاف و متانت عقل و فکر نظر کند در امرى که او را مرتکب ميشود اقلا در امورات دين تا آنکه نعوذ باللّه و استجير من سخطه نه اينکه مرتکب شود امريرا که آخر آن بخسران و ندامت و حسرت باشد از براى وى در آخرت پس لابد است تا يقين نکرده شخص آنچه را که ميخواهد بلکه مثل آفتاب در وسط زوال نگشته اقدام نکند تا آنکه سبب هلاک نفس خود نگردد در آخرت و سائر مردم را ممن تبعه پس هر کسى که امرى ادعا کند و بر طبق آن بينه از کتاب اللّه از آيات محکم آن داشته باشد و از اخبار همچنين پس حق خواهد بود و اين قوى خواهد بود در نزد عقلا و اهل ديانت و هرکه نعوذ باللّه چيزى ادعا کند که دليل قاطعى از کتاب اللّه و از احاديث محکمه نداشته باشد باطل و ضعيف خواهد بود در نزد اينگروه و آنچه مذکور گشته نزد جناب مستطاب مخفى نيست لکن ذکر کردن متقطع الى آل اللّه آنها را بجهت تذکار است و از وقتيکه اين منقطع بسوى آل اللّه - سلام اللّه عليهم - وارد اين ارض شد تا حال را بهيچ نحو تصرف در امورات احدى نکرده‌ام نه از امورات دنيا و نه از امورات آخرت بلکه در خانه خود نشسته و مشغول بقرائت کتاب اللّه و تمسّک بحبل آل اللّه ميباشم و لکن بعضى از اشخاصى که جناب سامى آنها را بهتر ميشناسند لاجل اينکه مدتى است که در اينجا تشريف دارند و لکن اين منقطع الى آل اللّه تازه وارد بر اهل اين بلد شدم بعضى از حرکات ناشايسته ميکنند همچنانکه مرارا بسمع شريف البته رسيده است و باوجود تشريف داشتن مثل جناب سامى بعيد است که توانند بعضى از اراذل ناس بعضى حرکات خلاف کنند و جناب مستطاب البته بايشان شنوانيده که امر خالى از اين دو قسم نيست يا اين حرکات بجهت امر دنيا است ترسيدن از دنيايشان پس جناب سامى خود ضمانت فرموده که بقدر سم ابره در دنيايشان دخل و تصرف احدى نکرده تا خوفشان تبدل باطمينان گرديد و اگر چنانچه بجهت امرى از امورات دين است پس آنهم محکم و متقن است و مکرر در مجالس عديده اتفاق افتاده که صحبت نمودند و جوابهاى شافى از برکت تأييد امام زمان – عجّل اللّه فرجه - شنيدند و حرفى از بر ايشان باقى نمانده همچنانکه بسمع شريف البته رسيده است و شکى نيست که اگر چنانچه نعوذ باللّه حرفى در او باشد جناب مستطاب اهل آن هستند و با وجود بودن سرکار کسيکه او را حظى نباشد از ميزان شريعت که کتاب اللّه و احاديث عربيست حرکات خلاف کردن جسارت عظيمى است از ايشان و نتواند کسى بقدر سم ابره خلاف کرد مرانچه را حديث و کتاب ناطق است با آنکه خداوند شاهد بر سرائر همه و مطلع است که اين منقطع بسوى آل اللّه - سلام اللّه عليهم - نيامد در اين بلد الا بجهت چند نفر از اقربائى که فقرا و بى بضاعت‌ اند و مکرّر نوشته بودند التماس بسيار با جزع و تضرّع کردند به جهت آمدن و خود نمی توانستند آمد لهذا اين منقطع الى آل اللّه - سلام اللّه عليهم - عزم مراجعت کرده وارد اين بلد شدم و الا از وقتى که به سنّ دوازده سالگى بودم که اراده مشرّف شدن به آن ارض أقدس - روحى و روح کل من فى ملکوت الامر و الخلق فدا - للجسد المدفون فيها کردم تا حال را که سيزده سال است هر گز ارادهٴ مراجعت نداشتم و در مراجعت به مجرّد ورود درين ارض يوم ثانى آن بود که شنيدم از آنها آن چه شنيدم تا حال را با آن که در کمال ذلّت و کوچکى به ايشان رفتار می نمودم من دون طمع آنچه در نزد ايشان است از دنيا مزخرفه يا آخرت ايشان بلکه خودشان حاضرند و خواهش هاى بسيارى کردند و اين منقطع الى آل اللّه قبول نکردم و بعضى افتراها و نسبت ها می دهند نمی دانم که مقصودشان چيست آيا مردن از براى ايشان نيست آيا چه داعى شده است ايشان را بر اين امورات يا آن که اين بلد را بلد اسلام نمى دانند يا آن که گمان دارند که امام زمان - عجّل اللّه فرجه - دين را معطّل واگذاشته و آن را محکم و متقن نفرموده و گمان ندارم که اگر چنانچه جناب مستطاب از ايشان سؤال کرده در آنچه می گويند توانند دروغ گفت و قسم بايشان داده که چه چيز باعث اين نحو از افتراها گرديده و چرا باعث فساد ميشويد و چرا بجهت بعضى از امورات دنيا اين متمسک بحبل آل اللّه را اذيت ميکنيد اگرچه مرا مقامى نيست لکن کمتر از حيتان بنى اسرائيل نيستم در نزد اجداد خودم - سلام اللّه عليهم - مرا مثل خودشان حساب کرده‌اند و در صدد اذيتش بر آمده‌اند واللّه من هرگز مثل ايشان نبوده و نيستم بلکه جوانى هستم منقطع بسوى آل اللّه - سلام اللّه عليهم - و نميدانم کسيرا ملجأ و پناه الا صاحب الزمان – عجّل اللّه فرجه - را و معتقدم بآنچه را قرآن و احاديث بر آن دال است از ظواهر در مقام ظاهر و از بواطن در مقام باطن و از تأويل و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقيد و بجميع آنچه حضرت رسول - صلّى اللّه آورده است - و أئمّه - سلام اللّه عليهم - بيان فرموده‌ اند و نه ادّعاى امرى کردم و نه فتوى به مسئلهٴ دادم و نه دخل و تصرّف در امرى از امورات کرده ‌ام بلکه پيش گرفتم مسلک سيّد سجّاد - سلام اللّه عليه - را و به همين طور خواهم بود تا خداوند آنچه خواهد حکم کند ذَلِکَ سُنَّةَ اللّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ فِى بَعْض مِنَ الحَرْفِ تَبْدِيلاً وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ فِى بَعْض مِنَ القَولِ تَحوِيلاً و اگر چنانچه حرکت هاى ايشان سببش اين دو امر نيست بلکه من دون سبب است پس دست از من برداشته گوشهٴ خانهٴ خود نشسته و مشغول به سنّت اجداد خود گشته و غرض از ارسال اين نوشته و نوشتهٴ سابق آن بود که جناب سامى سلّمه اللّه و ابقاه مطّلع باشند و الصلوة و السلام على أئمّتنا و ساداتنا و من اتّبعهم بالانقطاع اليهم و الحمد للّه ربّ العالمين